

## کتاب دانیال نبی

### تعلیم دانیال در بابل

در سال سوم سلطنت یهو یاقیم پادشاه یهودا، نیکو که نصریاد شاه بابل به اورشلیم آمده، آن را محاصره نمود.

۲ و خداوند یهو یاقیم پادشاه یهودا را با بعضی از ظروف خانه خدا به دست او تسلیم نمود و او آنها را به زمین شنعار به خانه خدای خود آورد و ظروف را به بیتالمال خدای خویش گذاشت.

۳ و پادشاه اشفناز رئیس خواجهسرایان خویش را امر فرمود که بعضی از بنیاسرائیل و از اولاد پادشاهان و از شرفاریا وارد.

۴ جوانانی که هیچ عیبی نداشته باشند و نیکو منظر و در هر گونه حکمت ماهر و به علم دانا و به فنون فهمیم باشند که قابلیت برای ایستادن در قصریاد شاه داشته باشند و علم و زبان کلدانیان را به ایشان تعلیم دهند.

۵ و پادشاه و وظیفه روزینه از طعام پادشاه و از شرابی که او مینوشید تعیین نمود و امر فرمود (که ایشان را سه سال تربیت نمایند و بعد از انقضای آن مدت در حضور پادشاه حاضر شوند).

۶ و در میان ایشان دانیال و حنیا و میشائیل و عزریا از بنی یهودا بودند.

۷ و رئیس خواجهسرایان نامها به ایشان نهاد، اما دانیال را به بلطشصر و حنیا را به شدراک و میشائیل را به میشک و عزریا را به عبدنغمومی ساخت.

اما دانیال در دل خود قصد نمود که خویشتن را از طعام پادشاه و از شرابی که او مینوشید نجس نسازد. پس از رئیس خواجهسرایان درخواست نمود که خویشتن را نجس نسازد.

۹ و خدا دانیال را نزد رئیس خواجهسرایان محترم و مکرم ساخت.

۱۰ پس رئیس خواجهسرایان به دانیال گفت: «ن از آقای خود پادشاه که خوراک و مشروبات شمار تعیین نموده است میترسم. چرا چهره های شمار از سایر جوانانی که ابنای جنس شما میباشند، زشتتر بیند و همچنین سرمر از پادشاه در خطر خواهید انداخت.»

پس دانیال به رئیس ساقیان که رئیس خواجهسرایان اورا بردانیال و حنیا و میشائیل و عزریا نگاه داشته بود گفت:

«ستدعی آنکه بندگان خود را ده روز تجربه نمایی و به ما بقول برای خوردن بدهند و آب به جهت نوشیدن.»

۱۳ و چهره‌های ما و چهره‌های سایر جوانانی را که طعام پادشاه را می‌خورند به حضور تو ملا حظله نمایند و به نهجی که خواهی دید باندگانت عمل نمای.»

و او ایشان را در این امر اجابت نمود، ده روز ایشان را تجربه کرد.

۱۵ و بعد از انقضای ده روز معلوم شد که چهره‌های ایشان از سایر جوانانی که طعام پادشاه را می‌خورند نیکوتر و فریه‌تر بود.

۱۶ پس رئیس ساقیان طعام ایشان و شراب را که باید بنوشند برداشت و بقول به ایشان داد.

اما خدا به این چهار جوان معرفت و ادراک در هر گونه علم و حکمت عطا فرمود و دانیال در همه رویاها و خوابها فهمی گردید.

۱۸ و بعد از انقضای روزهایی که پادشاه امر فرموده بود که ایشان را بیاورند، رئیس خواجهسرایان ایشان را به حضور نبوکد نصر آورد.

۱۹ و پادشاه با ایشان گفتگو کرد و از جمیع ایشان کسی مثل دانیال و حنیا و میشائیل و عزریا یافت نشد پس در حضور پادشاه ایستادند.

۲۰ و در هر مسئله حکمت و فطانت که پادشاه از ایشان استفسار کرد، ایشان را از جمیع مجوسیان و جادوگرانی که در تمام مملکت او بودند ده مرتبه بهتر یافت.

۲۱ و دانیال بود تا سال اول کورش پادشاه.

### خواب نبوکد نصر

و در سال دوم سلطنت نبوکد نصر، نبوکد نصر خوابی دید و روحش مضطرب شده، خواب از وی دور شد.

۲ پس پادشاه امر فرمود که مجوسیان و جادوگران و فالگیران و کلدانیان را بخوانند تا خواب پادشاه را برای او تعبیر نمایند و ایشان آمده، به حضور پادشاه ایستادند.

و پادشاه به ایشان گفت: «و ابی دیدهام و روحم برای فهمیدن خواب مضطرب است.»

کلدانیان به زبان ارامی به پادشاه عرض کردند که «ادشاه تا به ابد زنده بماند! خواب را برای بندگانت بیان کن و تعبیر آن را خواهیم گفت.»

پادشاه در جواب کلدانیان فرمود: «رمان از من صادر شد که اگر خواب و تعبیر آن را برای من بیان نکنید پاره پاره خواهید شد و خانه های شما را منزله خواهند ساخت. ۶ و اگر خواب و تعبیرش را بیان کنید، بخششها و انعامها و اکرام عظیمی از حضور من خواهید یافت. پس خواب و تعبیرش را به من اعلام نمایید.»

ایشان بار دیگر جواب داد، گفتند که «ادشاه بندگان خود را از خواب اطلاع دهد و آن را تعبیر خواهیم کرد.»

پادشاه در جواب گفت: «قین میدانم که شما فرصت میجوید، چون میبینید که فرمان از من صادر شده است.

۹ لیکن اگر خواب را به من اعلام نمایید برای شما فقط یک حکم است. زیرا که سخنان دروغ و باطل را ترتیب داد هاید که به حضور من بگویند تا وقت تبدیل شود. پس خواب را به من بگویند و خواهم دانست که آن را تعبیر توانید نمود.»

کلدانیان به حضور پادشاه جواب داد، گفتند، که «سی بر روی زمین نیست که مطلب پادشاه را بیان تواند نمود، لهذا هیچ پادشاه یا حاکم یا سلطانی نیست که چنین امری را از هر مجوسی یا جادوگریا کلدانی پرسد.

۱۱ و مطلبی که پادشاه میپرسد، چنان بدیع است که احدی غیر از خدایانی که مسکن ایشان با انسان نیست، نمی تواند آن را برای پادشاه بیان نماید.»

از این جهت پادشاه خشم نمود و به شدت غضبناک گردیده، امر فرمود که جمیع حکیمان بابل را هلاک کنند.

۱۳ پس فرمان صادر شد و به صدد کشتن حکیمان برآمدند و دانیال و رفیقانش را میطلبیدند تا ایشان را به قتل رسانند.

۱۴ آنگاه دانیال با حکمت و عقل به اریوک رئیس جلادان پادشاه که برای کشتن حکیمان بابل بیرون میرفت، سخن گفت.

۱۵ و اریوک سردار پادشاه را خطاب کرده، گفت: «را فرمان از حضور پادشاه

چنین سخت است؟ «آنگاه اریوک دانیال را از کیفیت امر مطلع ساخت. و دانیال داخل شده، از پادشاه درخواست نمود که مهلت به وی داده شود تا تعبیر را برای پادشاه اعلام نماید.

۱۷ پس دانیال به خانه خود رفته، رفقای خویش حنیا و میثائیل و عزریار را از این امر اطلاع داد،

تادرباره این راز از خدای آسمان‌ها رحمت بطلبند مبادا که دانیال و رفقایش با سایر حکیمان بابل هلاک شوند.

۱۹ آنگاه آن راز به دانیال در رویای شب کشف شد. پس دانیال خدای آسمان‌ها را متبارک خواند.

۲۰ و دانیال متکلم شده، گفت: «سم خدا تا ابد لا باد متبارک باد زیرا که حکمت و توانایی از آن وی است.

۲۱ و او وقتها و زمان‌ها را تبدیل میکند. پادشاهان را معزول مینماید و پادشاهان را نصب میکند. حکمت را به حکیمان میبخشد و فطانت پیشه‌گان را تعلیم میدهد.

۲۲ اوست که چیزهای عمیق و پنهان را کشف مینماید. به آنچه در ظلمت است عارف میباید و نور نزد وی ساکن است.

۲۳ ای خدای پدران من تو را شکر میگویم و تسبیح میخوانم زیرا که حکمت و توانایی را به من عطا فرمودی و الان آنچه را که از تو درخواست کرده‌ایم به من اعلام نمودی چونکه ما را از مقصود پادشاه اطلاع دادی.»

### تعبیر خواب

و از این جهت دانیال نزد اریوک که پادشاه او را به جهت هلاک ساختن حکمای بابل مامور کرده بود رفت، و به وی رسیده، چنین گفت که «کجای بابل راهلاک مساز. مرا به حضور پادشاه ببر و تعبیر را برای پادشاه بیان خواهیم نمود.»

آنگاه اریوک دانیال را بزودی به حضور پادشاه رسانید و وی را چنین گفت که «خصی را از اسیران یهود یا فتهام که تعبیر را برای پادشاه بیان تواند نمود.»

پادشاه دانیال را که به بلطشصر مسمی بود خطاب کرده، گفت: «یا تومی توانی خوابی را که دیدهام و تعبیرش را برای من بیان نمایی؟»

- دانیال به حضور پادشاه جواب داد و گفت: «ازی را که پادشاه میطلبد، نه حکیمان و نه جادوگران و نه مجوسیان و نه منجمان میتوانند آن را برای پادشاه حل کنند.
- ۲۸ لیکن خدایی در آسمان هست که کاشف اسرار می باشد و او نیوکد نصر پادشاه را از آنچه در ایام آخر واقع خواهد شد اعلام نموده است. خواب تو رویای سرت که در بستر دیده های این است:
- ای پادشاه فکرهای تو بر بستر در باره آنچه بعد از این واقع خواهد شد به خاطر آمد و کاشف الاسرار، تو را از آنچه واقع خواهد شد مخبر ساخته است.
- ۳۰ و اما این راز من از حکمتی که من بیشتر از سایر زندگان دارم مکشوف نشده است، بلکه تا تعبیر پادشاه معلوم شود و فکرهای خاطر خود را بدانی.
- ۳۱ تو ای پادشاه میدیدی و اینک تمثال عظیمی بود و این تمثال بزرگ که در خشنودی آن بینهایت و منظر آن هولناک بود پیش روی تو برپا شد.
- ۳۲ سر این تمثال از طلای خالص و سینه و بازوهایش از نقره و شکم و رانهایش از برنج بود.
- ۳۳ و ساقهایش از آهن و پایهایش قدری از آهن و قدری از گل بود.
- ۳۴ و مشاهده مینمودی تا سنگی بدون دستها جدا شده، پایهای آهنین و گلین آن تمثال را زد و آنها را خرد ساخت.
- ۳۵ آنگاه آهن و گل و برنج و نقره و طلا با هم خرد شد و مثل کاه خرمن تابستانی گردیده، با آنها را چنان برد که جایی به جهت آنها یافت نشد. و آن سنگ که تمثال را زده بود کوه عظیمی گردید و تمامی جهان را بر ساخت.
- ۳۶ خواب همین است و تعبیرش را برای پادشاه بیان خواهیم نمود.
- ۳۷ ای پادشاه، تو پادشاه پادشاهان هستی زیرا خدای آسمانها سلطنت و اقتدار و قوت و حشمت به تو داده است.
- ۳۸ و در هر جایی که بنی آدم سکونت دارند حیوانات صحرا و مرغان هوا را به دست تو تسلیم نموده و تو را بر جمیع آنها مسلط گردانیده است. آن سر طلائو هستی.
- ۳۹ و بعد از تو سلطنتی دیگر است ترا تو خواهد برخاست و سلطنت سومی دیگر از برنج که بر تمامی جهان سلطنت خواهد نمود.

- ۴۰ و سلطنت چهارم مثل آهن قوی خواهد بود زیرا آهن همه چیز را خرد و نرم میسازد. پس چنانکه آهن همه چیز را نرم می‌کند، همچنان آن نیز خرد و نرم خواهد ساخت.
- ۴۱ و چنانکه پایه‌ها و انگشته‌ها را دیدی که قدری از گل کوزه‌گر و قدری از آهن بود، همچنان این سلطنت منقسم خواهد شد و قدری از قوت آهن در آن خواهد ماند موافق آنچه دیدی که آهن با گل سفالین آمیخته شده بود.
- ۴۲ و اما انگشته‌های پایانش قدری از آهن و قدری از گل بود، همچنان این سلطنت قدری قوی و قدری زودشکن خواهد بود.
- ۴۳ و چنانکه دیدی که آهن با گل سفالین آمیخته شده بود، همچنین اینها خویشتن را با ذریت انسان آمیخته خواهند کرد. اما به نحوی که آهن با گل ممزوج نمی‌شود، همچنین اینها با یکدیگر ملصق نخواهند شد.
- ۴۴ و در ایام این پادشاهان خدای آسمانها سلطنتی را که تا ابد الابد از ایل نشود، بر پا خواهد نمود و این سلطنت به قومی دیگر منتقل نخواهد شد، بلکه تمامی آن سلطنتها را خرد کرده، مغلوب خواهد ساخت و خودش تا ابد الابد استوار خواهد ماند.
- ۴۵ و چنانکه سنگ را دیدی که بدون دستها از کوه جدا شده، آهن و برنج و گل و نقره و طلا را خرد کرد، همچنین خدای عظیم پادشاه را از آنچه بعد از این واقع می‌شود مخبر ساخته است. پس خواب صحیح و تعبیرش یقین است.»
- آنگاه نبوکدنصر پادشاه به روی خود در افتاده، دانیال را سجده نمود و امر فرمود که هدایا و عطریات برای او بگزارند.
- ۴۷ و پادشاه دانیال را خطاب کرده، گفت: «درستی که خدای شما خدای خدایان و خداوند پادشاهان و کاشف اسرار است، چونکه تو قادر بر کشف این راز شده‌ای.» پس پادشاه دانیال را معظم ساخت و هدایای بسیار و عظم به او داد و او را بر تمامی ولایت بابل حکومت داد و رئیس روسایر جمیع حکمای بابل ساخت.
- ۴۹ و دانیال از پادشاه درخواست نمود تا شدرک و میشک و عبدنغورابر کارهای ولایت بابل نصب کرد و اما دانیال در دروازه پادشاه میبود.

تمثال طلا و تون آتش

نیوکد نصر پادشاه تماشای از طلا که ارتفاعش شصت ذراع و عرضش شش ذراع بود ساخت و آن را در همواری دورادرو لایت بابل نصب کرد.

<sup>۲</sup> و نیوکد نصر پادشاه فرستاد که امر او و ساو و الیان و داوران و خزانه داران و مشیران و ویکلان و جمیع سروران و لایتهاراجع کنند تا به جهت تبرک تماشای که نیوکد نصر پادشاه نصب نموده بود ببینند.

<sup>۳</sup> پس امر او و ساو و الیان و داوران و خزانه داران و مشیران و ویکلان و جمیع سروران و لایتهاراجع جهت تبرک تماشای که نیوکد نصر پادشاه نصب نموده بود جمع شده، پیش تماشای که نیوکد نصر نصب کرده بود ایستادند.

<sup>۴</sup> و منادی به آواز بلند ندا کرده، میگفت: «ی قومها و امتها و زبانهارای شما حکم است؛ که چون آواز کرنا و سرناو و عود و بریط و سنتور و کآنچه و هر قسم آلات موسیقی را بشنوید، آنگاه به روافتاده، تماشای طلا را که نیوکد نصر پادشاه نصب کرده است سجده نمائید. و هر که به رو نیفتد و سجده نماید در همان ساعت در میان تون آتش ملتهب افکنده خواهد شد.»

لذا چون همه قومها آواز کرنا و سرناو و عود و بریط و سنتور و هر قسم آلات موسیقی را شنیدند، همه قومها و امتها و زبانهارا به روافتاده، تماشای طلا را که نیوکد نصر پادشاه نصب کرده بود سجده نمودند.

<sup>۸</sup> اما در آنوقت بعضی کلدانیان نزدیک آمده، بریهودیان شکایت آوردند،

و به نیوکد نصر پادشاه عرض کرده، گفتند: «ی پادشاه تا به ابد زنده باش!

تو ای پادشاه فرمانی صادر نمودی که هر که آواز کرنا و سرناو و عود و بریط و سنتور و کآنچه و هر قسم آلات موسیقی را بشنود به روافتاده، تماشای طلا را سجده نماید.

<sup>۱۱</sup> و هر که به رو نیفتد و سجده نماید در میان تون آتش ملتهب افکنده شود.

<sup>۱۲</sup> پس چند نفر یہود که ایشان را بر کارهای ولایت بابل گماشتهای هستند، یعنی شد راک و میشک و عبد نغو. این اشخاصی پادشاه، تورا احترام نمی نمایند و خدا یان تورا

عبادت نمی کنند و تماشای طلا را که نصب نمودههای سجده نمی نمایند.»

آنگاه نیوکد نصر با خشم و غضب فرمود تا شد راک و میشک و عبد نغو را حاضر کنند.

پس این اشخاص را در حضور پادشاه آوردند.

۱۴ پس نبوکد نصرایشان را خطاب کرده، گفت: «ی شدرک و میشک و عبدنغو! آیا شما عمد خدایان مرا نمی‌پرستید و تمثال طلا را که نصب نمودهام سجده نمی‌کنید؟ الان اگر مستعد بشوید که چون آواز کرنا و سرنای و عود و بربط و سننور و کمانچه و هر قسم آلات موسیقی را بشنوید به رو افتاده، تمثالی را که ساختم سجده نمایید، (بها) و اما اگر سجده ننمایید، در همان ساعت در میان تون آتش ملتهب انداخته خواهید شد و کدام خدایی است که شمار از دست من رهایی دهد.»

شدرک و میشک و عبدنغو در جواب پادشاه گفتند: «ی نبوکد نصر! در باره این امر ما را باکی نیست که تو را جواب دهیم.»

۱۷ اگر چنین است، خدای ما که او را می‌پرستیم قادر است که ما را از تون آتش ملتهب برهاند و او ما را از دست توای پادشاه خواهد رهانید.

۱۸ واگر نه، ای پادشاه تو را معلوم باد که خدایان تو را عبادت نخواهیم کرد و تمثال طلا را که نصب نمودهای سجده نخواهیم نمود.»

آنگاه نبوکد نصر از خشم مملو گردید و هیئت چهره‌اش بر شدرک و میشک و عبدنغو متغیر گشت و متکلم شده، فرمود تا تون راهفت چندان زیاد تر از عادتش بتابند.

۲۰ و به قویترین شجاعان لشکر خود فرمود که شدرک و میشک و عبدنغو را ببندند و در تون آتش ملتهب بیندازند.

۲۱ پس این اشخاص را در ردها و جبهه‌ها و عمامها و سایر لباسهای ایشان بستند و در میان تون آتش ملتهب افکندند.

۲۲ و چونکه فرمان پادشاه سخت بود و تون بینهایت تاییده شده، شعله آتش آن کسان را که شدرک و میشک و عبدنغو را برداشته بودند کشت.

۲۳ و این سه مرد یعنی شدرک و میشک و عبدنغو در میان تون آتش ملتهب بسته افتادند.

آنگاه نبوکد نصر پادشاه در حیرت افتاد و بزودی هر چه تمامتر برخاست و مشیران خود را خطاب کرده، گفت: «یاسه شخص نبستم و در میان آتش نینداختیم؟» ایشان در جواب

پادشاه عرض کردند که «حیح استای پادشاه!»



اودر جواب گفت: «ینک من چهار مرد میبینم که گشاده در میان آتش میخراهند و ضرری به ایشان نرسیده است و منظر چهارمین شبیه پسر خدا است.» پس نبوکدنصر به دهنه تون آتش ملتهب نزدیک آمد و خطاب کرده، گفت: «ی شدرک و میشک و عبدنغو! ای بندگان خدای تعالی بیرون شوید و بیایید.» پس شدرک و میشک و عبدنغو از میان آتش بیرون آمدند.

۲۷ و امر او و ساووالیان و مشیران پادشاه جمع شده، آن مردان را دیدند که آتش به بدنهای ایشان اثری نکرده و موی از سر ایشان نسوخته و رنگ ردای ایشان تبدیل نشده، بلکه بوی آتش به ایشان نرسیده است.

آنگاه نبوکدنصر متکلم شده، گفت: «تبارک باد خدای شدرک و میشک و عبدنغو که فرشته خود را فرستاد و بندگان خویش را که بر او توکل داشتند و به فرمان پادشاه مخالفت ورزیدند و بدنهای خود را تسلیم نمودند تا خدای دیگری سواى خدای خویش را عبادت و سجده نمایند، رهایی داده است.

۲۹ بنا بر این فرمانی از من صادر شد که هر قوم و امت و زبان که حرف ناشایستهای به ضد خدای شدرک و میشک و عبدنغو بگویند، پاره پاره شوند و خانه های ایشان به مزبله مبدل گردد، زیرا خدایی دیگر نیست که بدین منوال رهایی تواند داد.» آنگاه پادشاه (شدرک و میشک و عبدنغو را در ولایت بابل برتری داد.

### خواب دوم نبوکدنصر

از نبوکدنصر یاد شاه، به تمامی قومها و امتهای آنها که بر تمامی زمین ساکنند سلامتی شما افزون باد!

من مصلحت دانستم که آیات و عجایبی را که خدای تعالی به من نموده است بیان نمایم. ۳ آیات او چه قدر بزرگ و عجایب او چه قدر عظیم است. ملکوت او ملکوت جاودانی است و سلطنت او تا ابد الابد.

۴ من که نبوکدنصر هستم در خانه خود مطمئن و در قصر خویش حرم میبودم.

۵ خوابی دیدم که مرا ترسانید و فکرهایم در بسترم و رویهای سرم مرا مضطرب ساخت.

۶ پس فرمانی از من صادر گردید که جمیع حکیمان بابل را به حضورم بیاورند تا تعبیر

خواب را برای من بیان نمایند.

۷ آنگاه مجوسیان و جادوگران و کلدانیان و منجمان حاضر شدند و من خواب را برای ایشان بازگفتم لیکن تعبیرش را برای من بیان نتوانستند نمود.

۸ بالاخره دانیال که موافق اسم خدای من به بلطشصر مسمی است و روح خدایان قدوس در او میباشد، در آمد و خواب را به او بازگفتم.

۹ که «ی بلطشصر، رئیس مجوسیان، چون میدانم که روح خدایان قدوس در تو میباشد و هیچ سری برای تو مشکل نیست، پس خوابی که دیدهام و تعبیرش را به من بگو. رویاهای سرم درستم این بود که نظر کردم و اینک درختی در وسط زمین که ارتفاعش عظیم بود.

۱۱ این درخت بزرگ و قوی گردید و بلندیش تا به آسمان رسید و منظرش تا اقصای تمامی زمین بود.

۱۲ برگهایش جمیل و میوه اش بسیار و آذوقه برای همه در آن بود. حیوانات صحرا در زیر آن سایه گرفتند و مرغان هوا بر شاخه هایش ماوا گردیدند و تمامی بشر از آن پرورش یافتند. ۱۳ در رویاهای سرم درستم نظر کردم و اینک پاسبانی و مقدسی از آسمان نازل شد، که به آواز بلندنداد در داد و چنین گفت: درخت را ببرد و شاخه هایش را قطع نماید و برگهایش را بیفشانید و میوه هایش را پراکنده سازید تا حیوانات از زیرش و مرغان از شاخه هایش آواره گردند.

۱۵ لیکن کننده ریشه هایش را ببند آهن و برنج در زمین در میان سبزه های صحرا و آواز گذارید و از شبم آسمان تر شود و نصیب او از علف زمین با حیوانات باشد.

۱۶ دل او از انسانیت تبدیل شود و دل حیوان را به او بدهند و هفت زمان بر او بگذرد.

۱۷ این امر از فرمان پاسبانان شده و این حکم از کلام مقدسین گردیده است تا زندگان بدانند که حضرت متعال بر ممالک آدمیان حکمرانی میکند و آن را هر که میخواهد میدهد و پستترین مردمان را بر آن نصب مینماید.

۱۸ این خواب را من که نبوکدنصر پادشاه هستم دیدم و تو ای بلطشصر تعبیرش را بیان

کن زیرا که تمامی حکیمان مملکت نتوانستند مرا از تعبیرش اطلاع دهند، اما تو میتوانی چونکه روح خدایان قدوس در تو میباشد.»

آنگاه دانیال که به بلطشصر مسمی میباشد، ساعتی متحیر ماند و فکرهايش اورا مضطرب ساخت. پس پادشاه متکلم شده، گفت: «ی بلطشصر خواب و تعبیرش تورا مضطرب نسازد.» بلطشصر در جواب گفت: «ی آقای من! خواب از برای دشمنانت و تعبیرش از برای خصمانت باشد.

۲۰ درختی که دیدی که بزرگ و قوی گردید و ارتفاعش تا به آسمان رسید و منظرش به تمامی زمین

و برگهایش جمیل و میوه‌هاش بسیار و آذوقه برای همه در آن بود و حیوانات صحرا زیرش ساکن بودند و مرغان هوا در شاخه‌هایش ماوا گردیدند،

ای پادشاه آن درخت توهستی زیرا که تو بزرگ و قوی گردیدهای و عظمت تو چنان افزوده شده است که به آسمان رسیده و سلطنت تو تا به اقصای زمین.

۲۳ و چونکه پادشاه پاسبانی و مقدسی را دید که از آسمان نزول نموده، گفت: درخت را ببرد و آن را تلاف سازید، لیکن کننده ریشه‌هایش را باند آهن و برنج در زمین در میان سبزه‌های صحرا و گذارید و از شبم آسمان تر شود و نصیبش با حیوانات صحرا باشد تا هفت زمان بر آن بگذرد،

ای پادشاه تعبیر این است و فرمان حضرت متعال که بر آقا پادشاه وارد شده است همین است،

که تورا از میان مردمان خواهند راند و مسکن تو با حیوانات صحرا خواهد بود و تورا مثل گاو ان علف خواهند خوراند و تورا از شبم آسمان تر خواهند ساخت و هفت زمان بر تو خواهد گذشت تا بدانی که حضرت متعال بر ممالک آدمیان حکمرانی میکند و آن را بهر که میخواهد عطا میفرماید.

۲۶ و چون گفتند که کننده ریشه‌های درخت را و گذارید، پس سلطنت تو برایت برقرار خواهد ماند بعد از آنکه دانسته باشی که آسمانها حکمرانی میکنند.

۲۷ لهذا ای پادشاه نصیحت من تورا پسند آید و گاهان خود را به عدالت و خطایای خویش را به احسان نمودن بر فقیران فدیة بده که شاید باعث طول اطمینان تو باشد.»

این همه بر نبوکدنصر پادشاه واقع شد.

بعد از انقضای دوازده ماه او بالای قصر خسروی در بابل میخرامید.

۳۰ و پادشاه متکلم شده، گفت: «یا این بابل عظیم نیست که من آن را برای خانه سلطنت به توانایی قوت و حشمت جلال خود بنا نمودهام؟»

این سخن هنوز بر زبان پادشاه بود که آوازی از آسمان نازل شده، گفت: «ی پادشاه نبوکدنصر به تو گفته میشود که سلطنت از تو گذشته است.

۳۲ و تو را از میان مردم خواهند راند و مسکن تو با حیوانات صحرا خواهد بود و تو را مثل

گاوان علف خواهند خوراند و هفت زمان بر تو خواهد گذشت تا بدانی که حضرت متعال بر ممالک آدمیان حکمرانی میکند و آن را بهر که میخواهد می دهد.»

در همان ساعت این امر بر نبوکدنصر واقع شد و از میان مردمان رانده شده، مثل گاوان علف میخورد و بدنش از شبنم آسمان تر میشد تا مویهایش مثل پرهای عقاب بلند شد و ناخنهایش مثل چنگاهای مرغان گردید.

و بعد از انقضای آن ایام من که نبوکدنصر هستم، چشمان خود را بسوی آسمان برافراشتم و عقل من به من برگشت و حضرت متعال را متبارک خواندم و وحی سرمدی را تسبیح و حمد گفتم زیرا که سلطنت او سلطنت جاودانی و ملکوت او تا ابد الابد است.

۳۵ و جمیع ساکنان جهان هیچ شمرده میشوند و با جنود آسمان و سکنه جهان بروفق اراده خود عمل مینمایند و کسی نیست که دست او را باز دارد یا او را بگوید که چه میکنی.

۳۶ در همان زمان عقل من به من برگشت و به جهت جلال سلطنت من حشمت و زینتم به من باز داده شد و مشیرانم و امرایم مرا طلبیدند و بر سلطنت خود استوار گردیدم و عظمت عظیمی بر من افزوده شد.

۳۷ الان من که نبوکدنصر هستم پادشاه آسمانها را تسبیح و تکبیر و حمد میگویم که تمام کارهای او حق و طریقهای وی عدل است و کسانی که با تکبر راه میروند، او قادر است که ایشان را پست نماید.

نوشته الهی بر روی دیوار

بلشصر پادشاه ضیافت عظیمی برای هزار نفر از امرای خود برپا داشت و در حضور آن هزار نفر شراب نوشید.

۲ بلشصر در کیف شراب امر فرمود که ظروف طلا و نقره را که جدش نبوکدنصر از هیکل اورشلیم برده بود بیاورند تا پادشاه و امرایش وزوجهها و متعه هایش از آنها بنوشند.

۳ آنگاه ظروف طلا را که از هیکل خانه خدا که در اورشلیم است گرفته شده بود آوردند و پادشاه و امرایش وزوجهها و متعه هایش از آنها نوشیدند.

۴ شراب مینوشیدند و خدایان طلا و نقره و برنج و آهن و چوب و سنگ را تسبیح میخواندند. در همان ساعت انگشتهای دست انسانی بیرون آمد و در برابر شمعان بر گچ دیوار قصر پادشاه نوشت و پادشاه کف دست را که مینوشت دید.

۶ آنگاه هیئت پادشاه متغیر شد و فکر هایش او را مضطرب ساخت و بندهای کمرش سست شده، زانوهایش بهم میخورد.

۷ پادشاه به آواز بلند صدازد که جادوگران و کلدانیان و منجمان را احضار نمایند. پس پادشاه حکیمان بابل را خطاب کرده، گفت: «که این نوشته را بخواند و تفسیرش را برای من بیان نماید به ارغوان ملبس خواهد شد و طوق زرین بر گردنش) هاده خواهد شد) و حاکم سوم در مملکت خواهد بود.»

آنگاه جمیع حکمای پادشاه داخل شدند اما نتوانستند نوشته را بخوانند یا تفسیرش را برای پادشاه بیان نمایند.

۹ پس بلشصر پادشاه، بسیار مضطرب شد و هیئتش در او متغیر گردید و امرایش مضطرب شدند.

۱۰ اما ملکه بهسبب سخنان پادشاه و امرایش به مهمانخانه در آمد و ملکه متکلم شده، گفت: «ی پادشاه تا به ابد زنده باش! فکرهایت تو را مضطرب نسازد و هیئت تو متغیر نشود.

۱۱ شخصی در مملکت تو هست که روح خدایان قدوس دارد و در ایام پدرت روشنایی و فطانت و حکمت مثل حکمت خدایان در او پیدا شد و پدرت نبوکدنصر پادشاه یعنی پدر تو ای پادشاه او را رئیس مجوسیان و جادوگران و کلدانیان و منجمان ساخت.

۱۲ چونکه روح فاضل و معرفت و فطانت و تعبیر خوابها و حل معماها و گشودن عقدهها

در این دانیال که پادشاه اورا به بلطشصر مسمی نمود یافت شد. پس حال دانیال طلبیده شود و تفسیر را بیان خواهد نمود.»

آنگاه دانیال را به حضور پادشاه آوردند و پادشاه دانیال را خطاب کرده، فرمود: «یا تو همان دانیال از اسیران یهود هستی که پدرم پادشاه از یهود آورد؟»

و در باره تو شنید هام که روح خدایان در تو است و روشنایی و فطانت و حکمت فاضل در تو پیدا شده است.

۱۵ والان حکیمان و منجمان را به حضور من آوردند تا این نوشته را بخوانند و تفسیرش را برای من بیان کنند اما نتوانستند تفسیر کلام را بیان کنند.

۱۶ و من در باره تو شنید هام که به نمودن تعبیرها و گشودن عقدها قادر میباشی. پس اگر بتوانی الان نوشته را بخوانی و تفسیرش را برای من بیان کنی به ارغوان ملبس خواهی شد و طوق زرین بر گردنت (و در مملکت حاکم سوم خواهی بود).  
پس دانیال به حضور پادشاه جواب داد و گفت: «طایای تو از آن تو باشد و انعام خود را به دیگری بده، لکن نوشته را برای پادشاه خواهم خواند و تفسیرش را برای او بیان خواهم نمود.»

۱۸ اما تو ای پادشاه، خدای تعالی به پدرت نبوکدنصر سلطنت و عظمت و جلال و حشمت عطا فرمود.

۱۹ و به سبب عظمتی که به او داده بود جمیع قومها و امتهای او را از او لرزان و ترسان میبودند. هر که را میخواست میکشت و هر که را میخواست زنده نگاه میداشت و هر که را میخواست بلند مینمود و هر که را میخواست پست میداشت.

۲۰ لیکن چون دلش مغرور و روحش سخت گردیده، تکبر نمود آنگاه از کرسی سلطنت خویش به زیرافکنده شد و حشمت او را از او گرفتند.

۲۱ و از میان بنی آدم رانده شده، دلش مثل دل حیوانات گردید و مسکنش با گور خران شده، او را مثل گاو ان علف میخورانیدند و جسدش از شبیسم آسمان ترمی شد تا فهمید که خدای تعالی بر ممالک آدمیان حکمرانی میکند و هر که را میخواست بر آن نصب مینماید.

۲۲ و تو ای پسرش بلشصر! اگر چه این همه را دانستی لکن دل خود را متواضع نمودی.

- ۲۳ بلکه خویشتن را به ضد خداوند آسمانها بلند ساختی و ظروف خانه او را به حضور تو آوردند و تو و امرایت و زوجهها و متعه‌هایت از آنها شراب نوشیدید و خدایان نقره و طلا و برنج و آهن و چوب و سنگ را که نمی‌بینند و نمی‌شنوند و هیچ (نمی‌دانند) تسبیح خواندی، اما آن خدایی را که روانت در دست او و تمامی راه‌هایت از او می‌باشد، تمجید نمودی.
- ۲۴ پس این کف دست از جانب او فرستاده شد و این نوشته مکتوب گردید.
- ۲۵ و این نوشت‌های که مکتوب شده است این است: منا من ائقیل و فرسین.
- و تفسیر کلام این است: منا؛ خدا سلطنت تو را شمرده و آن را به انتهار رسانیده است.
- ۲۷ ثقیل؛ در میزان سنجیده شده و ناقص در آمده‌های.
- ۲۸ فرس؛ سلطنت تو تقسیم گشته و به مادیان و فارسیان بخشیده شده است.»
- آنگاه بلشصر امر فرمود تا دانیال را به ارغوان ملبس ساختند و طوق زرین بر گردنش (هاندند) و در بارهاش ندا کردند که در مملکت حاکم سوم می‌باشد.
- ۳۰ در همان شب بلشصر پادشاه کلدانیان کشته شد.

### چاه شیران

- و داریوش مادی در حالی که شصت و دو ساله بود سلطنت رایافت.
- ۲ و داریوش مصلحت دانست که صد و بیست والی بر مملکت نصب نماید تا بر تمامی مملکت باشند.
- ۳ و بر آنها سه وزیر که یکی از ایشان دانیال بود تا آن والیان به ایشان حساب دهند و هیچ ضرری به پادشاه نرسد.
- ۴ پس این دانیال بر سایر وزراء و والیان تفوق جست زیرا که روح فاضل در او بود و پادشاه اراده داشت که او را بر تمامی مملکت نصب نماید.
- ۵ پس وزیران و والیان بهانه می‌جستند تا شکایتی در امور سلطنت بر دانیال بیاورند اما نتوانستند که هیچ علتی یا تقصیری بیابند، چونکه او امین بود و خطایی یا تقصیری در او هرگز یافت نشد.
- ۶ پس آن اشخاص گفتند که «این دانیال هیچ علتی پیدا نخواهیم کرد مگر اینکه آن را در باره شریعت خدایش در او بیابیم.»

آنگاه این وزراء و والیان نزد پادشاه جمع شدند و او را چنین گفتند: «ی داریوش پادشاه تا به ابد زنده باش.»

۸ جمیع وزرای مملکت و روسا و والیان و مشیران و حاکمان باهم مشورت کرده اند که پادشاه حکمی استوار کند و قدغن بلیغی نماید که هر کسی که تاسی روز از خدایی یا انسانی سوای توای پادشاه مسالتی نماید در چاه شیران افکنده شود.

۹ پسای پادشاه فرمان را استوار کن و نوشته را امضا فرما تا موافق شریعت مادیان و فارسین که منسوخ نمی شود تبدیل نگردد.»

بنابراین داریوش پادشاه نوشته و فرمان را امضا نمود.

اما چون دانیال دانست که نوشته امضا شده است به خانه خود در آمد و پنجره های بالا خانه خود را به سمت اورشلیم باز نموده، هر روز سه مرتبه زانو میزد و دعا مینمود و چنانکه قبل از آن عادت میداشت نزد خدای خویش دعای کرد و تسبیح مینخواند.

۱۲ پس آن اشخاص جمع شده، دانیال را یافتند که نزد خدای خود مسالت و تضرع مینماید. آنگاه به حضور پادشاه نزدیک شده، درباره فرمان پادشاه عرض کردند که «ی پادشاه آیا فرمانی امضا نمودی که هر که تاسی روز نزد خدایی یا انسانی سوای توای پادشاه مسالتی نماید در چاه شیران افکنده شود؟» پادشاه در جواب گفت: «این امر موافق شریعت مادیان و فارسین که منسوخ نمی شود صحیح است.»

پس ایشان در حضور پادشاه جواب دادند و گفتند که «ین دانیال که از اسیران یهودا میباشد به توای پادشاه و به فرمانی که امضا نمودهای اعتنائی نماید، بلکه هر روز سه مرتبه مسالت خود را می نماید.»

آنگاه پادشاه چون این سخن را شنید بر خویش تن بسیار خشمگین گردید و دل خود را به رهانیدن دانیال مشغول ساخت و تا غروب آفتاب برای استخلاص او سعی مینمود.

۱۶ آنگاه آن اشخاص نزد پادشاه جمع شدند و به پادشاه عرض کردند که «ی پادشاه بدان که قانون مادیان و فارسین این است که هیچ فرمان یا حکمی که پادشاه آن را استوار نماید تبدیل نشود.»

پس پادشاه امر فرمود تا دانیال را بیاورند و او را در چاه شیران بیندازند و پادشاه دانیال را خطاب کرده، گفت: «دای تو که او را پیوسته عبادت مینمائی تورا رهایی خواهد



داد.»  
و سنگی آورده، آن را بر دهنه چاه نهادند و پادشاه آن را به مهر خود و مهر امرای خویش مختوم ساخت تا امر در باره دانیال تبدیل نشود.

۱۹ آنگاه پادشاه به قصر خویش رفته، شب را به روزه بسر برد و به حضور وی اسباب عیش او را نیاوردند و خوابش از او رفت.

۲۰ پس پادشاه صبح زود وقت طلوع فجر برخاست و به تعجیل به چاه شیران رفت.

۲۱ و چون نزد چاه شیران رسید به آواز حنین دانیال را صد از دو پادشاه دانیال را خطاب کرده، گفت: «ی دانیال بنده خدای حی آیا خدایت که او را پیوسته عبادت مینمائی به ره نیندنت از شیران قادر بوده است؟»

آنگاه دانیال به پادشاه جواب داد که «ی پادشاه تا به ابد زنده باش!

خدای من فرشته خود را فرستاده، دهان شیران را بست تا به من ضرری نرسانند چونکه به حضور وی در من گاهی یافت نشد و هم در حضور تو ای پادشاه تقصیری نورزیده بودم.»

آنگاه پادشاه بینهایت شادمان شده، امر فرمود که دانیال را از چاه بر آورند و دانیال را از چاه بر آورند و از آن جهت که بر خدای خود توکل نموده بود در او هیچ ضرری یافت نشد.

۲۵ و پادشاه امر فرمود تا آن اشخاص را که بر دانیال شکایت آورده بودند حاضر ساختند و ایشان را با پسران و زنان ایشان در چاه شیران انداختند و هنوز به ته چاه نرسیده بودند که شیران بر ایشان حمله آورده، همه استخوانهای ایشان را خرد کردند.

۲۶ بعد از آن داریوش پادشاه به جمیع قومها و امتهای آنهایی که در تمامی جهان ساکن بودند نوشت که «لامتی شما افزون باد!

از حضور من فرمانی صادر شده است که در هر سلطنتی از ممالک من (ردمان (به حضور خدای دانیال لرزان و ترسان باشند زیرا که او خدای حی و تا ابد الابد قیوم است. و ملکوت او بی‌زوال و سلطنت او غیر متناهی است.

۲۸ او است که نجات میدهد و میرهاند و آیات و عجایب را در آسمان و در زمین ظاهر میسازد و اوست که دانیال را از چنگ شیران رهایی داده است.»

پس این دانیال در سلطنت داریوش و در سلطنت کوروش فارسی فیروز میبود.

### خواب چهار وحش

در سال اول بلشصر پادشاه بابل، دانیال در بسترش خوابی و رویاهای سرش را دید. پس خواب را نوشت و کلیه مطالب را بیان نمود.

۲ پس دانیال متکلم شده، گفت: «بگاهان در عالم رویا شده، دیدم که ناگاه چهار باد آسمان بر روی دریای عظیم تاختند.

۳ و چهار وحش بزرگ که مخالف یکدیگر بودند از دریای بیرون آمدند.

۴ اول آنها مثل شیر بود و بالهای عقاب داشت و من نظر کردم تا بالهایش کنده گردید و او از زمین برداشته شده، بر پایهای خود مثل انسان قرار داده گشت و دل انسان به او داده شد.

۵ و اینک وحش دوم دیگر مثل خرس بود و بر یک طرف خود بلند شد و در دهانش در میان دندانههایش سه دنده بود و وی را چنین گفتند: برخیز و گوشت بسیار بخور. ۶ بعد از آن نگریم و اینک دیگری مثل پلنگ بود که بر پشتش چهار بال مرغ داشت و این وحش چهار سر داشت و سلطنت به او داده شد.

۷ بعد از آن در رویاهای شب نظر کردم و اینک وحش چهارم که هولناک و مهیب و بسیار زور آور بود و دندانههای بزرگ آهنین داشت و باقیمانده رامی خورد و پاره پاره میکرد و به پایهای خویش پایمال مینمود و مخالف همه وحوشی که قبل از او بودند بوده شاخ داشت.

۸ پس در این شاخها تا مل مینمودم که اینک از میان آنها شاخ کوچک دیگری برآمد و پیش رویش سه شاخ از آن شاخهای اول از ریشها کنده شد و اینک این شاخ چشمانی مانند چشم انسان و دهانی که به سخنان تکبرآمیز متکلم بود داشت.

«نظر میکردم تا کرسیها برقرار شد و قدیم الایام جلوس فرمود و لباس او مثل برف سفید و موی سرش مثل پشم پاک و عرش او شعله‌های آتش و چرخهای آن آتش ملتهب بود.

۱۰ نهری از آتش جاری شده، از پیش روی او بیرون آمد. هزاران هزار او را خدمت میکردند و کورورها کوروبه حضور وی ایستاده بودند. دیوان برپاشد و دقترها گشوده گردید.

- ۱۱ آنگاه نظر کردم بهسبب سخنان تکبر آمیزی که آن شاخ میگفت. پس نگرستم تا آن وحش کشته شد و جسد او هلاک گردیده، به آتش مشتعل تسلیم شد.
- ۱۲ اما سایر وحوش سلطنت را از ایشان گرفتند، لکن درازی عمر تازمانی و وقتی به ایشان داده شد.
- ۱۳ و در رویای شب نگرستم و اینک مثل پسرانسان با برهای آسمان آمد و نزد قدیم ایام رسید و او را به حضور وی آوردند.
- ۱۴ و سلطنت و جلال و ملکوت به او داده شد تا جمیع قومها و امتهای آنها و او را خدمت نمایند. سلطنت او سلطنت جاودانی و بی‌زوال است و ملکوت او زایل نخواهد شد.
- تعبیر خواب**
- «مار و ح من دانیال در جسد مدهوش شد و رویاهای سرم مرا مضرب ساخت.
- ۱۶ و به یکی از حاضرین نزدیک شده، حقیقت این همه امور را از وی پرسیدم و او به من تکلم نموده، تفسیر امور را برای من بیان کرد،
- که این وحش عظیمی که (دانیال) ایشان چهار است چهار پادشاه میباشند که از زمین خواهند برخاست.
- ۱۸ اما مقدسان حضرت اعلی سلطنت را خواهند یافت و مملکت را تا به ابد و تا ابد الاباد متصرف خواهند بود.
- ۱۹ آنگاه آرزو داشتم که حقیقت امر را در باره وحش چهارم که مخالف همه دیگران و بسیار هولناک بود و دندانهای آهنین و چنگالهای برنجین داشت و سایرین را میخورد و یاره پاره میکرد و به پایهای خود پایمال مینمود بدانم.
- ۲۰ و کیفیت ده شاخ را که بر سر او بود و آن دیگری را که بر آمد و پیش روی او سه شاخ افتاد یعنی آن شاخی که چشمان و دهانی را که سخنان تکبر آمیز میگفت داشت و نمایش او از فقایش سخت تر بود.
- ۲۱ پس ملاحظه کردم و این شاخ با مقدسان جنگ کرده، برایشان استیلا یافت.
- ۲۲ تا حینی که قدیم ایام آمد و دوری به مقدسان حضرت اعلی تسلیم شد و زمانی رسید که مقدسان ملکوت را به تصرف آوردند.
- ۲۳ پس او چنین گفت: وحش چهارم سلطنت چهارمین بر زمین خواهد بود و مخالف

همه سلطنتها خواهد بود و تمامی جهان را خواهد خورد و آن را پایمال نموده، پاره پاره خواهد کرد.

۲۴ و ده شاخ از این مملکت، ده پادشاه میباشند که خواهند برخاست و دیگری بعد از ایشان خواهد برخاست و او مخالف اولین خواهد بود و سه پادشاه را به زیر خواهد افکند. ۲۵ و سخنان به ضد حضرت اعلی خواهد گفت و مقدسان حضرت اعلی را ذلیل خواهد ساخت و قصد تبدیل نمودن زمانها و شرایع خواهد نمود و ایشان تا زمانی و دو زمان و نصف زمان به دست او تسلیم خواهند شد.

۲۶ پس دیوان بر پا خواهد شد و سلطنت او را از او گرفته، آن را تا به انتها تباه و تلف خواهند نمود. ۲۷ و ملکوت و سلطنت و حشمت مملکتی که زیر تمامی آسمانهاست به قوم مقدسان حضرت اعلی داده خواهد شد که ملکوت او ملکوت جاودانی است و جمیع ممالک او را عبادت و اطاعت خواهند نمود.

۲۸ انتهای امر تا به اینجا است. فکرهای من دانیال مرابسیار مضطرب نمود و هیتم در من متغیر گشت، لیکن این امر را در دل خود نگاه داشتم.»

### روپای قوچ و بز

در سال سوم سلطنت بلشصر پادشاه، روپایی بر من دانیال ظاهر شد بعد از آنکه اول به من ظاهر شده بود.

۲ و در روپای نظر کردم و می دیدم که من در دار السلطنه شوشن که در ولایت عیلام میباشد بودم و در عالم روپا دیدم که نزد نهر اولای میباشم.

۳ پس چشمان خود را بر افراشته، دیدم که ناگاه قوچی نزد نهر ایستاده بود که دو شاخ داشت و شاخهایش بلند بود و یکی از دیگری بلند تر و بلند ترین آنها آخر بر آمد.

۴ و قوچ را دیدم که به سمت مغرب و شمال و جنوب شاخ میزد و هیچ وحشی با او مقاومت نتوانست کرد و کسی نبود که از دستش رهایی دهد و بر حسب رای خود عمل نموده، بزرگ میشد.

و حینی که متفکر میبودم اینک بز نری از طرف مغرب بر روی تمامی زمین میآمد و زمین را لمس نمی کرد و در میان چشمان بز تراشی معتبر بود.

- ۶ و به سوی آن قوچ صاحب دو شاخ که آن را نزد نهر ایستاده دیدم آمد و بشدت قوت خویش نزد او دوید.
- ۷ و او را دیدم که چون نزد قوچ رسید با او بشدت غضبناک شده، قوچ را زد و هر دو شاخ او را شکست و قوچ را بارای مقاومت باوی نبود پس وی را به زمین انداخته، پایمال کرد و کسی نبود که قوچ را از دستش رهایی دهد.
- ۸ و بزرترین هایت بزرگ شد و چون قوی گشت آن شاخ بزرگ شکسته شد و در جایش چهار شاخ معتبر بسوی بادهای اربعه آسمان برآمد.
- ۹ و از یکی از آنها یک شاخ کوچک برآمد و به سمت جنوب و مشرق و فخر زمینها بسیار بزرگ شد.
- و به ضد لشکر آسمانها قوی شده، بعضی از لشکر و ستارگان را به زمین انداخته، پایمال نمود.
- ۱۱ و به ضد سردار لشکر بزرگ شد و قربانی دایمی از او گرفته شد و مکان مقدس او منهدم گردید.
- ۱۲ و لشکری به ضد قربانی دایمی، به سبب عصیان) و مبهوی (داداده شد و آن) شکر (استی) را به زمین انداختند و او) وافق رای خود (عمل نموده، کامیاب گردید.
- ۱۳ و مقدسی را شنیدم که سخن میگفت و مقدس دیگری از آن یک که سخن میگفت، پرسید که روی او در باره قربانی دایمی و معصیت مهلک که قدس و لشکر را به پایمال شدن تسلیم میکند تا یکی خواهد بود.
- ۱۴ و او به من گفت: «دو هزار و سیصد شام و صبح، آنگاه مقدس تطهیر خواهد شد.»
- معنی رویا
- و چون من دانیال رویا را دیدم و معنی آن را طلبیدم، ناگاه شبیه مردی نزد من بایستاد.
- ۱۶ و آواز آدمی را از میان (هر) (اولای شنیدم که ندا کرده، میگفت: «ی جبرائیل این مرد را از معنی این رویا مطلع ساز.»
- پس او نزد جایی که ایستاده بودم آمد و چون آمد من ترسان شده، به روی خود در افتادم و او مرا گفت: «ی پسر انسان بدانکه این رویا برای زمان آخر میباشد.»
- و حینی که او با من سخن میگفت، من بر روی خود بر زمین در خواب سنگین میبودم و

- او مرالمس نموده، در جایی که بودم برپا داشت.
- ۱۹ وگفت: «ینک من تور از آنچه در آخر غضب واقع خواهد شد اطلاع میدهم زیرا که انتها در زمان معین واقع خواهد شد.
- ۲۰ اما آن قوچ صاحب دو شاخ که آن را دیدی پادشاهان مادیان و فارسیان میباشد.
- ۲۱ و آن بزرگتر پادشاه یونان میباشد و آن شاخ بزرگی که در میان دو چشمش بود پادشاه اول است.
- ۲۲ و اما آن شکسته شدن و چهار در جایش برآمدن، چهار سلطنت از قوم او امانه از قوت او برپا خواهند شد.
- ۲۳ و در آخر سلطنت ایشان چون گناه عاصیان به اتمام رسیده باشد، آنگاه پادشاهی سخت روی و در مکرها ماهر، خواهد برخاست.
- ۲۴ و قوت او عظیم خواهد شد، لیکن نه از توانایی خودش. و خرابیهای عجیب خواهد نمود و کامیاب شده،) وافق رای خود (عمل خواهد نمود و عظما و قوم مقدسان را هلاک خواهد نمود.
- ۲۵ و از مهارت او مکر در دستش پیش خواهد رفت و در دل خود مغرور شده، بسیاری را بگفته هلاک خواهد ساخت و با امیران مقاومت خواهد نمود، اما بدون دست، شکسته خواهد شد.
- ۲۶ پس رویایی که در باره شام و صبح گفته شد یقین است اما تور و یار برهم نه زیرا که بعد از ایام بسیار واقع خواهد شد.»
- آنگاه من دانیال تا اندک زمانی ضعیف و بیمار شدم. پس برخاسته، به کارهای پادشاه مشغول گردیدم، اما در باره رویا متحیر ماندم و واحدی معنی آن را نفهمیدم.

### دعای دانیال

- در سال اول داریوش بن اخشورش که از نسل مادیان و بر مملکت کلدانیان پادشاه شده بود.
- ۲ در سال اول سلطنت او، من دانیال، عدد سالهایی را که کلام خداوند در باره آنها به ارمیای نبی نازل شده بود از کتب فهمیدم که هفتاد سال در خرابی اورشلیم تمام خواهد شد.

۳ پس روی خود را بسوی خداوند خدا متوجه ساختم تا بادعا و تضرعات و روزه و ویلاس و خاکستر مسالت نمایم؛

و نزدیکه‌ی خدای خود دعا کردم و اعتراف نموده، گفتم: «ی‌خداوند خدای عظیم و مهیب که عهد و رحمت را با محبان خویش و آنانی که فریاض تو را حفظ مینمایند نگاه میداری! ما گناه و عصیان و شرارت و ورزیده و تمرد نموده و از او امر و احکام تو تجاوز کرده‌ایم. ۶ و به بندگانت انبیا بی که به اسم تو به پادشاهان و سروران و پدران ما و به تمامی قوم زمین سخن گفتند گوش نگرفته‌ایم.

۷ ای خداوند عدالت از آن تو است و رسوایی از آن ما است. چنانکه امر ورز شده است از مردان یهودا و ساکنان اورشلیم و همه اسرائیلیان چه نزدیک و چه دور در همه زمینایی که ایشان را به سبب خیانتی که به تو ورزید هاند در آنها پراکنده ساخته‌ای. ۸ ای خداوند رسوایی از آن ما و پادشاهان و سروران و پدران ما است زیرا که به تو نگاه ورزیده‌ایم.

۹ خداوند خدای ما را رحمتها و مغفرتها است هر چند بد و گناه ورزیده‌ایم. ۱۰ و کلام یهوه خدای خود را نشنیده‌ایم تا در شریعت او که به وسیله بندگانش انبیا پیش ما گذارد سلوک نمایم.

۱۱ و تمامی اسرائیل از شریعت تو تجاوز نموده و روگردان شده، به آواز تو گوش نگرفته‌اند بنابراین لعنت و سوگندی که در تورات موسی بنده خدا مکتوب است بر ما مستولی گردیده، چونکه به او نگاه ورزیده‌ایم.

۱۲ و او کلام خود را که به ضد ما و به ضد او را ن ما که بر ما داری مینمودند گفته بود استوار نموده و بلا ی عظیمی بر ما وارد آورده است زیرا که زیر تمامی آسمان حادثهای واقع نشده، مثل آنکه بر اورشلیم واقع شده است.

۱۳ تمامی این بلا بروفق آنچه در تورات موسی مکتوب است بر ما وارد شده است، مع هذا نزدیکه‌ی خدای خود مسالت نمودیم تا از معصیت خود بازگشت نموده، راستی تو را بفهمیم.

۱۴ بنابراین خداوند بر این بلا مراقب بوده، آن را بر ما وارد آورد زیرا که یهوه خدای ما

در همه کارهایی که میکند عادل است اما مابه آواز او گوش نگرندیم.

«س الانای خداوند خدای ما که قوم خود را به دست قوی از زمین مصر بیرون آورده، اسمی برای خود پیدا کرده‌ای، چنانکه امر وز شده است، ما گناه ورزیده و شرارت نمودهایم. ۱۶ ای خداوند مسالت آنکه بر حسب تمامی عدالت خود خشم و غضب خویش را از شهر خود اورشلیم و از کوه مقدس خود برگردانی زیرا به سبب گناهان ما و معصیتهای پدران ما اورشلیم و قوم تو نزد همه مجاوران ما رسوا شده است.

۱۷ پس حالای خدای مادعا و تضرعات بنده خود را اجابت فرما و روی خود را بر مقدس خویش که خراب شده است به خاطر خداوندیت متجلی فرما.

۱۸ ای خدایم گوش خود را فراگیر و بشنو و چشمان خود را باز کن و به خرابیهای ما و شهری که به اسم تو مسمی است نظر فرما، زیرا که ماتضرعات خود رانه برای عدالت خویش بلکه برای رحمتهای عظیم توبه حضور تومی نماییم.

۱۹ ای خداوند بشنو! ای خداوند پیامرزا! ای خداوند استماع نموده، به عمل آور! ای خدای من به خاطر خودت تاخیر منمازیرا که شهر تو و قوم توبه اسم تو مسمی میباشند.»

### ظهور جبرائیل

و چون من هنوز سخن میگفتم و دعایم نمودم و به گناهان خود و گناهان قوم خویش اسرائیل اعتراف میکردم و تضرعات خود را برای کوه مقدس خدایم به حضور یهوه خدای خویش معروض میداشتم،

چون هنوز در دعایم متکلم میبودم، آن مرد جبرائیل که او را در رویای اول دیده بودم بسرعت پرواز نموده، به وقت هدیه شام نزد من رسید،

و مرا اعلام نمود و با من متکلم شده، گفت: «ای دانیال الان من بیرون آمدهام تا تو را فطانت و فهمم بخشم.»

۲۳ در ابتدای تضرعات تو امر صادر گردید و من آمدم تا تو را خبر دهم زیرا که تو بسیار محبوب هستی، پس در این کلام تأمل کن و رویار فهم نما.

۲۴ هفتاد هفته برای قوم تو و برای شهر مقدست مقرر میباشند تا تقصیرهای آنها تمام شود



وگناهان آنها به انجام رسد و کفاره به جهت عصیان کرده شود و عدالت جاودانی آورده شود و رویا و نبوت مختوم گردد و قدس سال اقدس مسح شود.

۲۵ پس بدان و بفهم که از صد و فرمان به جهت تعمیر نمودن و بنا کردن اورشلیم (تا هور) مسیح رئیس، هفت هفته و شصت و دو هفته خواهد بود (و اورشلیم) با کوچها و حصار در زمانهای تنگی تعمیر و بنا خواهد شد.

۲۶ و بعد از آن شصت و دو هفته، مسیح منقطع خواهد گردید و از آن او نخواهد بود، بلکه قوم آن رئیس که میآید شهر و قدس را خراب خواهند ساخت و آخر او در آن سیلاب خواهد بود و تا آخر جنگ خرابیها معین است.

۲۷ او با اشخاص بسیار در یک هفته عهد را استوار خواهد ساخت و در نصف آن هفته قربانی و هدیه را موقوف خواهد کرد و بر کنگره رجاسات خراب کنندهای خواهد آمد و الی نهایت آنچه مقدر است بر خراب کننده ریخته خواهد شد.»

### رویای «رد»

در سال سوم کورش پادشاه فارس، امری بر دانیال که به بلطشصر مسمی بود کشف گردید و آن امر صحیح و مشقت عظیمی بود. پس امر را فهمید و رویارادانست.

۲ در آن ایام من دانیال سه هفته تمام ماتم گرفتم.

۳ خوراک لذیذ نخوردم و گوشت و شراب به دهانم داخل نشد و تا انقضای آن سه هفته خویشتن را ندهین نمودم.

۴ و در روز بیست و چهارم ماه اول من بر کنار نهر عظیم یعنی دجله بودم.

۵ و چشمان خود را برافراشته دیدم که ناگاه مردی ملبس به گان که کمر بندی از طلای او فایز بر کمر خود داشت،

و جسد او مثل زبرجد و روی وی مانند برق و چشمانش مثل شعله های آتش و بازوها و پایهایش مانند رنگ برنج صیقلی و آواز کلام او مثل صدای گروه عظیمی بود.

و من دانیال تنها آن رویارادیدم و کسانی که همراه من بودند رویاراندیدند لیکن لرزش عظیمی بر ایشان مستولی شد و فرار کرده، خود را پنهان کردند.

۸ و من تنها ماندم و آن رویای عظیم را مشاهده مینمودم و قوت در من باقی نماند و خرمی من به بزمردگی مبدل گردید و دیگر هیچ طاقت نداشتم.

۹ اما آواز سخنانش را شنیدم و چون آواز کلام او را شنیدم به روی خود بر زمین افتاده، بیهوش گردیدم.

۱۰ که ناگاه دستی مرا لمس نمود و مرا برد و زانو و کف دستهایم بر خیزانید.

۱۱ او مرا گفت: «ی دانیال مرد بسیار محبوب! کلامی را که من به تو میگویم فهم کن و بر پایهای خود بایست زیرا که الان نزد تو فرستاده شده‌ام.» و چون این کلام را به من گفت لرزان بایستادم.

و مرا گفت: «ی دانیال مترس زیرا از روز اول که دل خود را بر آن نهادی که بفهمی و به حضور خدای خود تواضع نمایی سخنان تو مستجاب گردید و من به سبب سخنان آمد هام.

۱۳ امارتیس مملکت فارس بیست و یک روزی من مقاومت نمود و میکائیل که یکی از روسای اولین است به اعانت من آمد و من در آنجا نزد پادشاهان فارس ماندم.

۱۴ و من آمدم تا تو را از آنچه در ایام آخر بر قوم تو واقع خواهد شد اطلاع دهم زیرا که این رویا برای ایام طویل است.»

و چون اینگونه سخنان را به من گفته بود به روی خود بر زمین افتاده، گنگ شدم.

۱۶ که ناگاه کسی به شبیه بنی آدم لبهایم را لمس نمود و من دهان خود را گشوده، متکلم شدم و به آن کسی که پیش من ایستاده بود گفتم: «ی آقایم از این رویا در دشت دیدی مراد گرفته است و دیگر هیچ قوت نداشتم.»

۱۷ پس چگونه بنده آقایم بتواند با آقایم گفتگو نماید و حال آنکه از آن وقت هیچ قوت در من برقرار نبوده، بلکه نفس هم در من باقی نمانده است.»

پس شبیه انسانی بار دیگر مرا لمس نموده، تقویت داد،

و گفت: «ی مرد بسیار محبوب مترس! سلام بر تو باد و دلیر و قوی باش!» چون این را به من گفت تقویت یافتم و گفتم: «ی آقایم بگوزیرا که مرا قوت دادی.»

پس گفت: «یا میدانی که سبب آمدن من نزد تو چیست؟ والان برمی گردم تا بار رئیس فارس جنگ نمایم و به مجرد بیرون رفتن اینک رئیس یونان خواهد آمد. ۲۱ لیکن تو را از آنچه در کتاب حق مرقوم است اطلاع خواهم داد و کسی غیر از رئیس شما میکائیل نیست که مرا به ضداینها مدد کند.

«در سال اول داریوش مادی، من نیز ایستاده بودم تا او را استوار سازم و قوت دهم.

### پادشاهان شمال و جنوب

«الان تو را به راستی اعلام مینمایم. اینک سه پادشاه بعد از این در فارس خواهند برخاست و چهارمین از همه دولت مند تر خواهد بود و چون به سبب توانگری خویش قوی گردد همه را به ضد مملکت یونان بر خواهد انگیخت. ۳ و پادشاهی جبار خواهد برخاست و بر مملکت عظیمی سلطنت خواهد نمود و بر حسب اراده خود عمل خواهد کرد.

۴ و چون بر خیزد سلطنت او شکسته خواهد شد و بسوی بادهای اربعه آسمان تقسیم خواهد گردید. امانه به ذریت او و نه موافق استقلال که او میداشت، زیرا که سلطنت او از ریشه کنده شده و به دیگران غیر از ایشان داده خواهد شد. ۵ و پادشاه جنوب بایکی از سرداران خود قوی شده، بر او غلبه خواهد یافت و سلطنت خواهد نمود و سلطنت او سلطنت عظیمی خواهد بود. ۶ و بعد از انقضای سالها ایشان همدستان خواهند شد و دختر پادشاه جنوب نزد پادشاه شمال آمده، با او مصالحه خواهد نمود. لیکن قوت بازوی خود را نگاه نخواهد داشت و او و بازویش برقرار نخواهد ماند و آن دختر و آنانی که او را خواهند آورد و پدرش و آنکه او را تقویت خواهد نمود در آن زمان تسلیم خواهند شد.

«کسی از مونه های ریشه هایش در جای او خواهد برخاست و بالشکری آمده، به قلعه پادشاه شمال داخل خواهد شد و با ایشان) ننگ (نموده، غلبه خواهد یافت.

۸ و خدایان و تهای ریخته شده ایشان را نیز باظروف گرانهای ایشان از طلا و نقره به مصر به اسیری خواهد برد و سالهایی چند از پادشاه شمال دست خواهد برداشت.

۹ و به مملکت پادشاه جنوب داخل شده، باز به ولایت خود مراجعت خواهد نمود.

- ۱۰ وپسرانش محاربه خواهند نمود و گروهی از لشکرهای عظیم را جمع خواهند کرد و ایشان داخل شده، مثل سیل خواهند آمد و عبور خواهند نمود و برگشته، تابه قلعه او جنگ خواهند کرد.
- ۱۱ وپادشاه جنوب خشمناک شده، بیرون خواهد آمد و باوی یعنی پادشاه شمال جنگ خواهد نمود و وی گروه عظیمی برپا خواهد کرد و آن گروه به دست وی تسلیم خواهند شد.
- ۱۲ و چون آن گروه برداشته شود، دلش مغرور خواهد شد و کرورها را هلاک خواهد ساخت اما قوت نخواهد یافت.
- ۱۳ پس پادشاه شمال مراجعت کرده، لشکری عظیم ترا ز اول برپا خواهد نمود و بعد از انقضای مدت سالها بالشکر عظیمی و دولت فراوانی خواهد آمد.
- ۱۴ و در آنوقت بسیاری پادشاه جنوب مقاومت خواهند نمود و بعضی از ستمکیشان قوم تو خویشتن را خواهند برافراشت تارو یار اثابت نمایند اما ایشان خواهند افتاد.
- «س پادشاه شمال خواهد آمد و سنگرها برپا نموده، شهر حصاردار را خواهد گرفت و نه افواج جنوب و نه برگزیدگان او بارای مقاومت خواهند داشت بلکه وی راهیچ یارای مقاومت نخواهد بود.
- ۱۶ و آنکس که به ضد وی میآید بر حسب رضامندی خود عمل خواهد نمود و کسی نخواهد بود که با وی مقاومت تواند نمود پس در نخرز مینها توقف خواهد نمود و آن به دست وی تلف خواهد شد.
- ۱۷ و عزیمت خواهد نمود که با قوت تمامی مملکت خویش داخل بشود و با وی مصالحه خواهد کرد و او دختر زنان را به وی خواهد داد تا آن را هلاک کند. اما او ثابت نخواهد ماند و از آن او نخواهد بود.
- ۱۸ پس بسوی جزیرها توجه خواهد نمود و بسیاری از آنها را خواهد گرفت. لیکن سرداری سرزنش او را باطل خواهد کرد، بلکه انتقام سرزنش او را از او خواهد گرفت.
- ۱۹ پس بسوی قلعه های زمین خویش توجه خواهد نمود اما لغزش خواهد خورد و افتاده، ناپدید خواهد شد.
- «س در جای او عاملی خواهد برخواست که جلال سلطنت را از میان خواهد برداشت لیکن در اندک ایامی او نیز هلاک خواهد شد نه به غضب و نه به جنگ.

۲۱ و در جای او حقیری خواهد بر خاست اما جلال سلطنت را به وی نخواهند داد و او ناگهان داخل شده، سلطنت را با حیلها خواهد گرفت.

۲۲ و سیل افواج و رئیس عهد نیز از حضور او رفته و شکسته خواهند شد.

۲۳ و از وقتی که ایشان با وی همدستان شده باشند او به حیلها رفتار خواهد کرد و با جمعی قلیل افزاشته و بزرگ خواهد شد.

۲۴ و ناگهان به برومندترین بلاد وارد شده، کارهایی را که نه پدرانش و نه پدران پدرانش کرده باشند بجا خواهد آورد و غارت و غنیمت و اموال را به ایشان بذل خواهد نمود و به ضد شهرهای حصاردار تدبیرها خواهد نمود، لیکن اندک زمانی خواهد بود.

۲۵ و قوت و دل خود را بالشکر عظیمی به ضد پادشاه جنوب بر خواهد انگیخت و پادشاه جنوب با فوجی بسیار عظیم و قوی تهیه جنگ خواهد دید اما یاری مقاومت نخواهد داشت زیرا که به ضد او تدبیرها خواهند نمود.

۲۶ و آنانی که خوراک او را می خورند او را شکست خواهند داد و لشکر او تلف خواهد شد و بسیاری کشته خواهند افتاد.

۲۷ و دل این دو پادشاه به بدی مایل خواهد شد و بر یک سفره دروغ خواهند گفت، اما پیش نخواهد رفت زیرا که هنوز آنها برای وقت معین خواهد بود.

۲۸ پس با اموال بسیار به زمین خود مراجعت خواهد کرد و دلش به ضد عهد مقدس جازم خواهد بود پس (رحسب اراده خود) عمل نموده، به زمین خود خواهد برگشت.

۲۹ و در وقت معین مراجعت نموده، به زمین جنوب وارد خواهد شد لیکن آخرش مثل اولش نخواهد بود.

۳۰ و کشتیها از کتیم به ضد او خواهند آمد لهذا مایوس شده، رو خواهد تافت و به ضد عهد مقدس خشمناک شده، (رحسب اراده خود) مل خواهد نمود و برگشته به آنانی که عهد مقدس را ترک میکنند توجه خواهد نمود.

۳۱ و افواج از جانب او بر خاسته، مقدس حصین را نجس خواهند نمود و قربانی سوختنی دایمی را موقوف کرده، رجاست ویرانی را بر پا خواهند داشت.

۳۲ و آنانی را که به ضد عهد شرارت میورزند با مکرها گمراه خواهد کرد. اما آنانی که خدای خویش را میشناسند قوی شده، (ارهای عظیم) خواهند کرد.

۳۳ و حکیمان قوم بسیاری را تعلیم خواهند داد، لیکن ایامی چند به شمشیر و آتش و اسیری و تاراج خواهند افتاد.

۳۴ و چون بیفتند نصرت کمی خواهند یافت و بسیاری با فریب به ایشان ملحق خواهند شد.

۳۵ و بعضی از حکیمان به جهت امتحان ایشان لغزش خواهند خورد که تا وقت آخر طاهر و سفید بشوند زیرا که زمان معین هنوز نیست.

### پادشاهانی که خود را برمی افرازند

«آن پادشاه موافق اراده خود عمل نموده، خویشتن را بر همه خدایان افراشته و بزرگ خواهد نمود و به ضد خدای خدایان سخنان عجیب خواهد گفت و تا انتهای غضب کامیاب خواهد شد زیرا آنچه مقدر است به وقوع خواهد پیوست.

۳۷ و به خدای پدران خود و به فضیلت زنان اعتنا نخواهد نمود، بلکه بهیچ خدا اعتنا نخواهد نمود زیرا خویشتن را از همه بلند تر خواهد شمرد.

۳۸ و در جای او خدای قلعه‌ها را تکریم خواهد نمود و خدایی را که پدرانش او را شناختند با طلا و نقره و سنگ‌های گرانبها و نفایس تکریم خواهد نمود.

۳۹ و با قلعه‌های حصین مثل خدای بیگانه عمل خواهد نمود و آنانی را که بده و اعتراف نمایند در جلال ایشان خواهد افزود و ایشان را بر اشخاص بسیار تسلط خواهد داد و زمین را برای اجرت (تقسیم) ایشان خواهد نمود.

«در زمان آخر پادشاه جنوب با وی مقاتله خواهد نمود و پادشاه شمال با آراجه‌ها و سواران و کشتی‌های بسیار مانند گردباد به ضد او خواهد آمد و به زمین‌ها سیلان کرده، از آنها عبور خواهد کرد.

۴۱ و به نغز زمین‌ها وارد خواهد شد و بسیاری خواهند افتاد اما اینان یعنی ادم و موآب و روسای بنی عمون از دست او خلاصی خواهند یافت.

۴۲ و دست خود را بر کشور هادراز خواهد کرد و زمین مصر رهایی نخواهد یافت.

۴۳ و بر خزانه‌های طلا و نقره و بر همه نفایس مصر استیلا خواهد یافت و لبیان و حبشیان در موکب او خواهند بود.

۴۴ لیکن اخبار از مشرق و شمال او را مضطرب خواهد ساخت، لہذا با خشم عظیمی بیرون رفته، اشخاص بسیاری را تباہ کرده، بالکل هلاک خواهد ساخت.

۴۵ و خیمه‌های ملوکانه خود را در کوه مجید مقدس در میان دو دریا برپا خواهد نمود، لیکن به‌اجل خود خواهد رسید و معینی نخواهد داشت.

### زمان آخر

«در آن زمان میکائیل، امیر عظیمی که برای پسران قوم تو ایستاده است خواهد برخاست و چنان زمان تنگی خواهد شد که از حینی که امتی به وجود آمده است تا امروز نبوده و در آن زمان هر یک از قوم تو که در دفتر مکتوب یافت شود رستگار خواهد شد.

۲ و بسیاری از آنانی که در خاک زمین خوابیده‌اند بیدار خواهند شد، اما اینان به جهت حیات جاودانی و آنان به جهت نجالت و حقارت جاودانی.

۳ و حکیمان مثل روشنایی افلاک خواهند درخشید و آنانی که بسیاری را به راه عدالت رهبری مینمایند مانند ستارگان خواهند بود تا ابد الایاد.

۴ اما توای دانیال کلام را مخفی دار و کتاب را تا زمان آخر مهر کن. بسیاری بسرعت تردد خواهند نمود و علم افزوده خواهد گردید.»

پس من دانیال نظر کردم و اینک دو نفر دیگری به اینطرف و دیگری به آنطرف نهرا ایستاده بودند.

۶ و یکی از ایشان به آن مرد ملبس به گان که بالای آبهای نهرا ایستاده بود گفت: «تهای این عجایب تا یکی خواهد بود؟»

و آن مرد ملبس به گان را که بالای آبهای نهرا ایستاده بود شنیدم که دست راست و دست چپ خود را بسوی آسمان برافراشته، به حی ابدی قسم خورد که برای زمانی و دور زمان و نصف زمان خواهد بود و چون پراکندگی قوت قوم مقدس به انجام رسد، آنگاه همه این امور به اتمام خواهد رسید.

و من شنیدم مادرک نکردم پس گفتم: «ای آقایم آخرین امور چه خواهد بود؟»

او جواب داد که «ای دانیال بروزیر این کلام تا زمان آخر مخفی و محتوم شده است.

۱۰ بسیاری طاهر و سفید و مصفی خواهند گردید و شیران شرارت خواهند ورزید و هیچ کدام از شیران نخواهند فهمید لیکن حکیمان خواهند فهمید.

۱۱ و از هنگام موقوف شدن قربانی دایمی و نصب نمودن رجاست ویرانی، هزار و دو بیست

ونودروز خواهد بود.

۱۲ خوشایه حال آنکه انتظار کشد و به هزار و سیصد و سی و پنج روز برسد.

۱۳ اما تا به آخرت بروزیرا که مستریح خواهی شد و در آخر این ایام در نصیب خود قایم خواهی بود.»



xxxiii

قديم ترجمه

**The Old Persian Version of the Holy Bible in the Persian  
language of Iran**

Public Domain

Language: فارسی (Persian)

Translation by: Wycliffe Bible Translators

---

PDF generated using Haiola and XeLaTeX on Apr from source files dated Aug  
cf233a-073b-5751-ab25-e35dacee289f